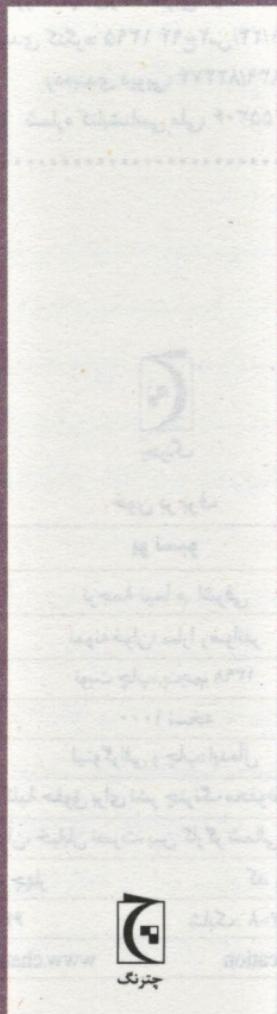


خون بر برف

یو نسبو

ترجمه نیما م. اشرفی



پیشگفتار مترجم

یونسبو در سال ۱۹۶۰ در کشور نروژ به دنیا آمد. در نوجوانی در لیگ فوتبال نروژ بازی می‌کرد، اما به دلیل آسیب دیدگی زانویش مجبور شد فوتبال را در هجده سالگی کنار بگذارد. بعد از سه سال انجام خدمت سربازی در شمالی ترین نقطه نروژ، به دانشکده اقتصاد و بازارگانی شهر برگن رفت و همانجا با دوستانش یک گروه موسیقی راک تشکیل داد و در کنار کارگزاری بورس، به گیtarنوازی و ترانه‌نویسی مشغول شد. پس از آن با برادرش، کِنوت، گروه موسیقی دیگری تشکیل داد و دومین آلبومشان به صدر جدول پرفروش‌ترین آلبوم‌های موسیقی نروژ رسید و این‌گونه نسبو ستاره موسیقی پاپ شد.

اولین تجربه جدی نسبو در نوشتن، زمانی بود که یک انتشارات به او پیشنهاد داد خاطرات خود را از تجربیات گروه موسیقی شان بنویسد. در عوض، او شروع کرد به نوشتن پی‌رنگ اولین رمانش: *خفاش (The Bat)*. این رمان پاییز ۱۹۹۷ منتشر و با استقبال فراوانی مواجه شد و جایزه بهترین کتاب جنایی نروژ و همچنین بهترین کتاب جنایی اسکاندیناوی را از آن خود کرد. وی با نوشتن بیش

فصل یک

زیر نور چراغ‌های خیابان مثل پنیه می‌رسید. بی‌هدف، بی‌آنکه بداند می‌خواهد بالا برود یا پایین بیاید. خود را به بادهای سرد و سهم‌ناکی سپرده بود که از تاریکی محفوف خلیج اسلو می‌آمد. با هم می‌چرخیدند، برف و باد، به دور هم‌دیگر و در تاریکی میان انبارهای اطراف بارانداز که آن شب همه بسته بودند. تا اینکه باد خسته شد و یارش را کنار دیوار رها کرد. برف، خشک و روغن، دور و بر کفش‌های مردی آرام گرفت که به تازگی سینه و گلویش را شانه رفته بودم.

خون از زیر پیراهنش روی برف می‌چکید. زیاد از برف و در واقع خیلی چیزها سر درنمی‌آورم، اما جایی خوانده‌ام بلورهای برفی که به علت سرمای زیاد تشکیل می‌شوند، با برف آبکی، دانه‌های سنگین یا آن دانه‌های تُرد کاملاً فرق دارند. در ضمن، جایی خوانده‌ام که شکل بلورها و خشکی دانه‌های برف باعث می‌شود هموگلووین خون این رنگ قرمز تند را به خود بگیرد. در هر صورت، برفی که زیر آن مرد جمع شده بود، مرا یاد ردای پادشاهان